

آوارضایی

مترجم: محمود شیربازو

۱ -

خود را نمی یابم
عقره به ها
در انحصار زمان،
زنان و مردانِ خوابیده در پیکر زمین
تراشه های حسرت
در ضیافتِ ترانه ها،
نگاهی از آه ماه
افتاده
بر آفتاب!

I cannot find myself!
The minute hands just for the time
Like The sleeping men and women
On the earth
The ribbon of regret
Hospitalized by my songs,
and the moon's sigh
Has fallen on the sun!

۲ -

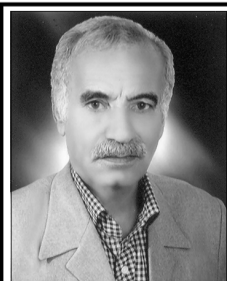
می افتد هر روز
چشمت از تصویر
چراغهای خاموش
خوابهای بیدار
همین حالا
خواب
بوی آمدنت را
دیدم است.

Everyday
The off lights
Show your lovely eyes
And now
My awoken eyes
Are dreaming you.

۳ -

هراسان است
ساعت
در شکل هندسی خویش
به قاعده
عقره به ها
بوسه می زند
زمان را

The clock is alarmed
By its Geometric shape
And the minute hands
Kiss the rule of
The time



منتظر داستان و اشعار شما هستیم

لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید. ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی‌شود.

tolou2@yahoo.com

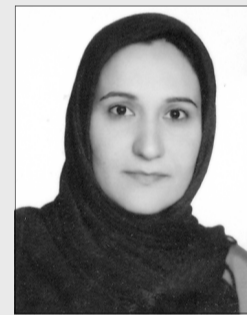
کارشناس سرویس ادبی - هنری: محمدعلی اصلاح‌پذیر

همراه بهار

♦ دکتر لطفعلی کریمی

شریک جراثیم پتکم
در ویرانی صخره.
مرا به نوک قله بیاویز
تا آفتاب مثله شود درمن
تا دود سوختن پلکهایم
بوی باروت از سرانگشتانم بزدايد.
در هزارپایی
اختلاط بوی بابونه و باروت
گم می کند صف تانکها در تنگی حذقه‌ی چشمانم.
چقدر می ترسم
از خاک کردن دستهایم
چقدر غریبه ام با ماه
در سیاهی آن سنگر
چقدر نزدیکم به دریا
در نبود این خاکریز.
در آن سپید بلند
بهار را با شکستن پتکم عاشقم.

☑ مهتاب خواجه‌ای



لرزش واژه در جملاتی
بغض وار، با قلمی گریان
بر خطوط مشوش
دلنوشته‌هایم را بیمار
می‌سازد.
دلواپسی‌هایم عفونت
می‌کنند و افکارم سکنه.



به نام آنکه اگر حکم کند، همه محکومیم

☑ عسل امبرزاده

تقویم زندگی‌ام تند تند ورق خورد تا به پاییز رسید.
این روزها حال و هوای خاصی دارد. گویا می-
خواهد چیزی را یادآوری دلم کند.
من که خود می‌دانم چرا برگ‌ها به رقص درآمده‌اند
و جاده‌ها را طلایی رنگ کرده‌اند.
خدایا نمی‌دانم چگونه بابت این نعمت زیبایت تشکر
کنم. خود می‌دانی که دیگر عشق در وجودم دفن
شده بود تا اینکه فرشته‌ای را برایم زمینی کردی تا باز عشق در دلم جوانه
زند.
آری...
پاییز که می‌شود انتکار از همیشه عاشق‌ترم، تمام روزهایی که از پاییز گذشته
تا به امروز همواره عاشقت بودم. چرا که پاییز امسال عشق حس دیگری دارد
و معشوق خواستنی‌تر است.
نازنینم!!
امشب نمی‌دانم چه چیزی را به تو هدیه دهم که لایق خوبی‌های بیکران تو
باشد.

تمام دارایی من قلبی است که در سینه دارم و برای تو می‌تپد، همراه با تمام
دقایق مانده از عمرم و زیباترین نغمه‌های عاشقانه تقدیم به وجود گرمت.
تو با آمدنت دفترچه خاطراتم را که خالی از عشق و یکرنگی بود، سرشار از
عشق و محبت کردی.
زیباترینم، لمس بودنت را هزاران سپاس می‌گویم. تولدت مبارک

تقوا

☑ حبیب اله زارع

چيست تقوا گويمت من با دليل
تا بدانی و بمانی تو جليل
خود نگهداری بود بهر خدا
تا که مانی پاک همچون انبياء
از دروغ و حيله‌ها غافل شوی
در مقابل سالم و عاقل شوی
راه حق را پيشه سازی هر زمان
حرف حق گویی تو با ورد زبان
از کجی‌ها دور گردی با شرف
راست پیمایی تو ره را با هدف
خود کنی اصلاح بعداً ديگران
تا که سالم مانی اندر این جهان
در سخن باید که باشی در سکوت
حفظ بنمایی تو این خط و خطوط
در حسادت قلب خود را پاک کن
قبری بر کن این عمل را خاک کن
در نگاهت چشم را سالم نما
عقل خود را زین عمل حاکم نما
با دورویی و دغل بیگانه شو
راه حق پویا و چون دردانه شو
عهد را در جای خود بنما وفا
چون تو مسئولی در نزد خدا
ظلم و زور و میگساری کن رها
تا شوی تو بنده‌ی خاص خدا
میل شهوت را بکش تو اندرون
تا که ایمانت رود حد فزون
عبد خالص باش از بهر خدا
تا تو را شیطان نلرزاد ز جا
در نماز و روزه و حج و جهاد
سعی باید کرد در این اتحاد
گر نمایی این عمل‌ها جابجا
خوی تقوا داری از نزد خدا

☑ سعید پورزال

وقتی سکوت هرزه‌ی یک برگ
من را به سمت باغ تنت برد
در پیش چشم مست من از تو
انبوه غنچه‌های تو پژمرد
در من زنی‌ست خسته و مغرور
مست از شکوه زلف تو در باد
مست از سکوت سمفونی عشق
در گوش یک پرنده‌ی آزاد
هر روز من زنی‌ست پر از درد
در عمق نیزه‌زار دو چشمت
پروانه‌ای شدم که بگردم
حول تو در مدار دو چشمت
آینه‌ها سکوت نکردند
وقتی تو را به شعر کشیدم
آینه مادر غزلیم بود
با شوق او به شعر رسیدم
در من زنی‌ست محو نگاهت
یک زن به جنس حلقه‌ی الماس
یک زن پر از سکوت، پر از شعر
آینه‌ای زلال و پراحساس

یک زن به نام تو... که نبودی
حالا مرا به سخره کشیده
از جاده‌های محو مه و دود
از راه دور دور رسیده

زن‌ها همیشه مست غرورند
من مست عطر زلف تو در باد
حالا که آمدی که بمانی
«می‌ترسم از پرنده‌ی آزاد»



☑ عاطفه احمدی

چشم‌هایت روبرویم بود و نیست
شور خواندن در گلویم بود و نیست
در نگاهم با نگاه عاشقت
حس خوب گفتگویم بود و نیست